

03 Mart 2019

۵۵۹ همدانی، خواجه یوسف

جبر: ۵۰، جواهر و اعیان: ۳۴، جوهر: ۴۳، حلول: ۴۴، حیثیت: ۴۳، خاطر: ۴۳، خواطر الهام ملکی: ۳۸، درویش: ۳۱، دویی و یکی: ۳۶، ذکر: ۴۰، رونده: ۳۱، روندگان: ۵۰، ریاضت: ۵۱، زندگانی به احسان: ۴۷، زنده به ایمان: ۵۳، سالکان: ۶۷، سز: ۵۶، شهود: ۴۲، صانع اول: ۵۰، صوفی: ۳۱، طبایع پرستی: ۵۰، طریقت: ۳۴، طمس در طمس: ۴۳، عارف: ۳۱، عالم ارکان: ۴۸، عالم ایمان: ۴۸، عالم دل: ۴۸، عالم کشف: ۴۹، عقل: ۵۰، عین: ۳۸، عینیت: ۴۳، غیب: ۳۸، فتوح: ۳۴، فتوح غیب: ۴۳، فردانیت: ۴۸، فضل ربانی: ۳۱، فکر: ۴۰، قدر: ۳۹، قرب: ۵۲، قضا: ۳۹، قضا و قدر: ۵۳، کمیت: ۴۳، کشف: ۳۹، کیفیت: ۴۳، لمیت: ۴۳، متعلقه: ۵۰، مجاهده: ۳۱، مرید: ۴۱، مسترشد: ۳۸، مشاهدت: ۴۸، مشیت: ۴۸، مقام مراقبت: ۵۵، مکاشف: ۳۱، مکاشفت: ۵۷، مولی: ۳۱، نفس: ۴۲، واقعه‌ها: ۴۱، هواجس: ۵۱، هیولی: ۵۰.

همدانی، عبدالصمد بن حسین (۱۲۱۶ق -)

۴۳۰. بحر المعارف، قم: بیدار، ۱۳۶۶، چاپ دوم، ۵۵۰ص، رحلی.
- مجموعه‌ای از آداب طریقت و اعتقادات عرفانی بر اساس عقاید تشیع و اندیشه ولایت‌مدارانه مؤلف است.

● فهرست

مقدمه مؤلف: ۲، چرا دعا مستجاب نمی‌شود؟: ۲، اسم اعظم: ۳، تحریص بر دعا و ذکر: ۵، با معلوم بودن همه امور نزد خدا اثر دعا چگونه است: ۶، سفارشات مصنف برای سالکان راه: ۷، توصیه به داشتن دوستان موافق و شرائط دوستی: ۸، اگر دوست موافق نبود عزلت بهتر است: ۱۱، قطع امید از دیگران و توجه به خداوند تعالی: ۱۲، فوائد زیارت خاک اولیاء: ۱۲، هرکس را تشاید خود را شیعه خواند: ۱۲، شیعه کیست؟! : ۱۴، بشاراتی برای محبین آل محمد ﷺ: ۱۵، وجوب تقیه: ۱۶، توصیه به صلح ارحام: ۱۸، اهتمام به انجام نوافل یومیه: ۱۹، آنچه موجب توفیق بر عبادت شب است: ۱۹، نماز در اول وقت: ۲۰، هرگز دل کسی میازار: ۲۱، فضیلت خوشحال کردن دیگران: ۲۲، مدح عفو: ۲۳، توصیه بر کم خواری: ۲۴، توصیه بر سکوت و ذم پرگویی: ۲۵، ترک لقمه حرام و شبهه: ۲۷، زمین از آن آل محمد صلی الله علیه و آله است: ۲۹، توصیه به ذکر و ریاضیت: ۳۰.

المقدم: ۲۴۰، المقسط: ۲۶۲، المقیت: ۱۸۰، الملک: ۹۲، المیت: ۲۲۱، المنتقم: ۲۵۵، المؤخر: ۲۴۱، النافع: ۲۷۸، النور: ۲۸۱، الواجد: ۲۲۹، الواحد: ۲۳۱، الوارث: ۲۸۷، الواسع: ۱۹۲، الوالی: ۲۴۸، الودود: ۱۹۲، الوکیل: ۲۰۴، الولی: ۲۱۰، الوهاب: ۱۲۹، الهادی: ۲۸۳، حضرت احد: ۲۳۳، حضرت الله تعالی: ۲۰۲، خداوند: ۳۰۳، خدای تعالی: ۲۴۱، عالم السر: ۱۳۵، عالم الغیب: ۱۰۳، مفتاح الابواب: ۱۳۴، مقلب القلوب: ۲۱۳، واهب العطايا: ۲۳۰، هادی المضلین: ۲۸۳، هو: ۸۵.

همدانی، خواجه یوسف (۴۴۰ - ۵۳۵)

۴۲۹. رتبه الحیات، به کوشش محمدامین ریاحی، تهران: توس، ۱۳۶۲، ۱۱۸ص، وزیری.

- رساله‌ای به صورت سؤال و جواب درباره زندگانی انسان و درجات مختلف آن است که همراه آن رساله الطیور نجم‌الدین رازی آمده است.

● فهرست

زندگی خواجه یوسف همدانی، مشایخ او، شاگردان او، یاد او در متون عرفانی، آثار و افکار او، رتبه الحیات، حواشی مقدمه: ۷، زنده کیست و زندگانی چیست: ۲۷، عبور از مقام بهایم و سیاح و حشرات: ۲۹، معنی آزادی در حق فرزندان آدم که حرّ و برد و نفع و ضرر و جوع و شهوات‌اند درست نیامد...: ۳۳، اختلاف ارباب مذاهب درباره ایمان و اسلام: ۳۵، زنده به اسلام و زنده به ایمان: ۳۸، ذکر و فکر: ۴۰، اذکار و افعال ارکان: ۴۲، افکار و دیدار دل: ۴۲، شستن گرد و غبار صورت و حلول از دل: ۴۴، کدام ذکر است که از فکر فاضل‌تر است: ۴۸، کدام فکر است که از ذکر فاضل‌تر است: ۴۸، فضیلت‌های ذکر و فکر: ۵۱، فرق میان دل و تن: ۵۶، نفع روح در آدم: ۶۰، مراتب انوار اسلام و ایمان: ۶۲، امر و نهی تکلیف مالا یطاق: ۶۶.
رسالة الطیور: ۸۱.

● نمایه

احسان: ۵۳، ارادت: ۶۶، ارباب خلوات: ۴۱، اعیان: ۶۴، آنیت: ۴۳، اهل بصائر: ۲۷، اهل طریقت: ۵۵، ایمان: ۳۶، پادشاه جلّ جلاله: ۵۱، پیر: ۴۱، تجلی ملک اعظم: ۴۳، تشبیه: ۵۰، تعطیل: ۵۰، جان: ۵۶،

فرهنگ آثار عرفان اسلامی: راه‌نمای موضوعات و مضامین، گردآوری سیدرضا باقریان موحد، با همکاری احمد

شاکر نژاد، حسین مرادی: قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۹۵. ISAM DN. 260931

ص ۱۸۷-۱۸۸، که به اشتباه او را زاده ۴۶۶ در مرو شاهجهان دانسته است).

خواجه يوسف در جوانی و پس از ۴۶۰، برای تحصیل در نظامیه، رهسپار بغداد شد و به حلقه درس ابواسحاق شیرازی*، فقیه بنام شافعی، راه یافت و با آنکه جوان بود از شاگردان برگزیده او شد (سَمْعانی، همانجا؛ ابن خلکان، ج ۷، تتمه، ص ۷۸؛ جامی، ص ۳۸۰؛ فخرالدین صفی، ج ۱، ص ۱۳). او از محضر استادان دیگری چون ابراهیم بن علی فیروزآبادی صاحب التنبیه، ابوالحسین محمدبن علی مهتدی بالله، ابوالفنائم عبدالصمد بن علی بن مأمون هاشمی، ابوجعفر محمدبن احمد بن مسلمه، ابوبکر احمد بن علی بن ثابت خطیب، ابن هزار مرد و ابن القُور در بغداد بهره برد. در بخارا نیز از ابوالخطاب محمد بن ابراهیم طبری و در سمرقند از احمد بن محمد بن فضل فارسی و در اصفهان از حمد بن ولکیز فقه و اصول آموخت (سمعانی؛ ابن خلکان، همانجاها؛ ذهبی، ج ۲۰، ص ۶۶؛ خانی خالدی نقشبندی، ص ۳۴۱).

اسنوی (ج ۲، ص ۳۰۰) او را در زمره شافعیان آورده است. گرچه بیشتر استادان او بر مذهب شافعی بودند و در غرب ایران - که زادگاه و محل تحصیل وی بود - نیز این مذهب رواج بیشتری داشت (خواجه يوسف همدانی، مقدمه ریاحی، ص ۱۲). خواجه يوسف به احتمال بسیار و چنانکه فخرالدین صفی (ج ۱، ص ۱۳-۱۴) یادآور شده، پیرو مذهب ابوحنیفه بوده است. شاید همین امر سبب مهاجرت وی به شرق ایران و سپری کردن بخش اعظم عمرش در مرو و هرات، که از مراکز نفوذ حنفیان محسوب می‌گردید، بوده است (خواجه يوسف همدانی، همانجا؛ غجدوانی، مقدمه نفیسی، ص ۷۳).

فضای فکری خاص و اشاعه طریقت منطبق با شریعت در سده ششم، خواجه يوسف متشیخ را - که صاحب ذوقی عرفانی بود - به رهسپاری در طریقت رهنمون شد تا در کنار بهره‌گیری از استادان فقه و کلام به پیشوایان بزرگ صوفی هم‌روزگارش همچون ابوعلی فضل بن محمد فازمندی (۴۰۷-۴۷۷)، عبدالله جوینی، عبدالقادر گیلانی و حسن سمنانی گرایش یابد (غجدوانی، همانجا؛ فخرالدین صفی، ج ۱، ص ۱۴؛ خانی خالدی نقشبندی، ص ۳۴۲). به گفته فخرالدین صفی (همانجا)، خواجه يوسف در محلی به نام کوه‌زر از عبدالله جوینی (قس ابن جوزی، ۱۳۸۸-۱۳۹۲، ج ۴، ص ۶۰، که در آن به اشتباه عبدالله الخونی آمده است) خرقه دریافت کرد (پارسا، ص ۱۰). به این ترتیب سلسله مشایخ او به واسطه عبدالله جوینی به جنید بغدادی* می‌رسد (کاتب سمیرمی، ص ۳۲۷).

خواجه يوسف در میان مردم، محبوب و در سخنوری و

تمایلات ملی‌گرایانه کمونیستی سازمان داده بود - به جرم هواداری از گرایشهای ملی‌گرایانه در آسیای مرکزی تصفیه شد (کولائی، ص ۲۱۵).

خواجه‌یوسف در ۱۳۱۷ ش/ ۱۹۳۸ در ۴۲ سالگی به اتهام هواداری از «جناح تروتسکیستی راست» اعدام شد. با اعدام وی، همکاری روسها با نخبگان محلی پایان یافت (د. تاجیکی؛ د. ازبکستان شوروی؛ صدرضیا، همانجاها؛ کارردانکاس، ص ۱۴۰).

منابع: امیرعالم‌خان بن امیرعبدالاحد، خاطره‌های امیرعالم‌خان: تاریخ حزن‌الملل بخارا، چاپ احرار مختار، تهران ۱۳۷۳ ش؛ محمدعلی بلجوانی، تاریخ نافع، چاپ احرار مختار، تهران ۱۳۸۴ ش؛ محمدجان شکوری، «گهواره‌های تاریخی و فرهنگی تاجیک»، کیهان فرهنگی، سال ۱۰، ش ۸ (آبان ۱۳۷۲)؛ محمد شریفجان مخدوم صدرضیا، روزنامه صدرضیا: وقایع‌نگاری تحولات سیاسی - اجتماعی بخارای شریف طی نیمه پایانی امارت خانات منغیت، تحقیق و پژوهش محمدجان شکوری، تهران ۱۳۸۲ ش؛ صدرالدین عینی، تاریخ انقلاب فکری در بخارا، تهران ۱۳۸۱ ش؛ گلندا فریزر، انقلاب و ضدانقلاب در آسیای میانه: شورش باسماچیان، ۱۹۱۷-۱۹۳۳، ترجمه کاره بیات، تهران ۱۳۸۵ ش؛ هلن کارردانکاس، «انقلاب روسیه و سیاست شوروی در آسیای میانه»، در آسیای میانه: مجموعه مقالات تاریخی، ترجمه کاره بیات، تهران: دفتر پژوهشهای فرهنگی، ۱۳۷۶ ش؛ الهه کولائی، «روند نوگرایی اسلامی در آسیای مرکزی»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، ش ۳۹ (بهار ۱۳۷۷)؛

Ensiklopediyayi Sāvetii Tājik, Dushanbe 1978-1988; Ghasem Adineh Gharifi, *Emarat-e Bukhara, takht-e vajhgoon ya estila-ye Bolshoviki (in Cyrillic)*, Dushanbe 1992; Namaz Hatamov, *Tarikh-e khalgh-e Tajik az salha-ye shastom asr-ē 19 ta sal-e 1924*, (in Cyrillic), Dushanbe 2007; Adeep Khalid, *The Politics of Muslim cultural reform: Jadidism in Central Asia*, Berkeley, Calif. 1998; Ghahar Rasouljan, *Az Bukhara-ye Sharif ta'id-e Tajik (in Cyrillic)*, Dushanbe 2003; Michael Rywkin, *Moscow's Muslim challenge*, Armonk, N. Y. 1990; Sharafal Din Emam, *Tarikh-e bidari-ye melli va esteghlal-e Tajikistan (in Cyrillic)*, Dushanbe 2003; *Uzbek Sāvet Ensiklopediyasi*, Tashkent 1971-1980.

/ مسعود عرفانیان /

خواجه يوسف همدانی، عارف، واعظ و پیر بنیان‌گذاران سلسله‌های خواجگان* و نقشبندیه*. ابویعقوب یوسف بن ایوب در ۴۴۰ یا ۴۴۱ در قریه بُوزُنچرد نزدیک همدان و بر راه ساوه - ری به دنیا آمد (سَمْعانی، ج ۱، ص ۴۱۲؛ ابن جوزی، ۱۳۵۷-۱۳۵۹، ج ۱۰، ص ۹۴؛ قس خوافی، ج ۲،

Yusuf el-Hemedani (?)
(h. 324)
(Poet)

الهمداني

(٢٨٠ - ٣٣٤هـ = ٨٩٣ - ٩٤٥م)

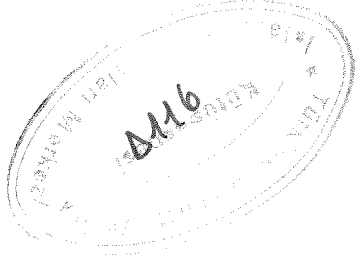
الحضارة الإسلامية الموسوعيين. وبلغت مؤلفاته
بضعة وعشرين كتاباً، معظمها ضخمة وفياض،
ومعظمها مفقود.

اشتغل بالجمالة فى شرح شبابه متنقلاً بين
صعدة ومكة لنقل الحجيج والتجار، وقد كان أبوه
رحالة دخل الكوفة والبصرة وبغداد وعمان
ومصر، كما كان لأجداده بصر بالإبل منذ أن
كانوا فى مشرق اليمن، واشتغلوا بالجمالة بعد
أن استقروا فى صنعاء، وإن كان منهم من عنى
بالصناعات والتعدين.

وفى حوالى عام ٣٠٥هـ استقر الهمداني بمكة
لأكثر من ست سنوات، جاور فيها الحرم
والعلماء، وتفتحت له آفاق المعرفة، فأتسعت
بسبطته فى العلم، وأفاد منه فى فنون كثيرة. لكنه
رجع مرة أخرى إلى اليمن حوالى ٣١١هـ، ونزل
صعدة وهى إذ ذاك قاعدة أئمة الزيدية ومحطة
هامية على طريق التجارة الممتد أقصى جنوب
اليمن عبر مكة إلى بلاد الشام، ونقطة تجمع
الحجيج من مختلف الجهات اليمنية، ومركز
استقطاب كثير من العلماء والأدباء والشعراء

هو أبو محمد: الحسن بن أحمد بن يعقوب
ابن يوسف بن داود بن سليمان الأرحبى البكيلى
الهمداني، المعروف بابن الحائك الذى لقبه قومه
«لسان اليمن» اعتزازاً به، وافتخاراً لمعارفه
وبلاغته، وقد أخبر الهمداني نفسه بنسبه هذا
فى الجزء العاشر من كتابه «الإكليل» وسلسله
إلى قبيلة همدان - بفتح الهاء وسكون الميم -
التي لها بقية حتى اليوم. كذلك تكنى الهمداني
بأحد أولاده «محمد»، كما حدث بذلك فى
مضامين كتبه حيث يقول: قال أبو محمد يعنى
به نفسه وأحياناً يرفعه بعض المؤرخين إلى جده
يعقوب بقولهم: قال ابن يعقوب، أو يذكرونه باسم
ابن الحائك ولا ندرى لذلك سبباً.

ولد الهمداني بصنعاء اليمن فى عام ٢٨٠هـ
(حوالى ٨٩٣م)، وتوفى بمدينة «ريدة» شمالى
صنعاء فى تاريخ يتعذر إلى الآن تحديده بدقة.
وإن كان يظن أنه تجاوز العقد الرابع من القرن
الرابع الهجرى (العاشر الميلادى). درس علوم
الأوائل فمهر فيها وبرع. وقال عنه المؤرخون: إنه
أفضل من ظهر ببلاد اليمن. فقد كان ملماً
بالعديد من فروع المعرفة، كغيره من علماء



Yûsuf el-Hemedânî

SEYYİD YÛSUF-İ HEMEDÂNÎ'NİN TASAVVUFA İLİŞKİN BİR RİSALESİ

Prof. Dr. Mehmet KANAR*

Özet

Aşağıda makale Türkler arasında tasavvufun yerleşmesinde baş rolü üstlenenlerden Hoca Ahmed-i Yesevî (ölm. 1166)'nin hocası, İranlı din bilgini Seyyid Yûsuf-i Hemedânî (ölm. 1140)'nin İstanbul Millet Kütüphanesi Ali Emirî Farsça Yazmalar 1028 numarada kayıtlı bulunan mecmuanın 13a-14b sayfaları arasındaki tasavvufta tarikat âdâbına ilişkin Farsça risâlesinin metnini, transliteresini ve Türkçe çevirisini ihtiva etmektedir.

Anahtar kelimeler: Hemedânî, tasavvuf, risale.

Abstract: The following article includes Iranian religious scholar Saayid Yûsuf-i Hemedânî's (death 1140), who is teacher of Hoca Ahmed-i Yesevi (death 1166), the leading pearson indissemnating mysticism among Turks, persian booklet about tariqat manner in mysticism, its translate and Turkish translation the booklet is from 13a-14b pages of periodical which registered in İstanbul Millet Library, Ali Emirî Persian Manuscripts in number 1028.

Key words: Hemadanî, mysticism, booklet.

Aşağıda sunulan metin Türkler arasında tasavvufun yerleşmesinde baş rolü üstlenenlerden Hoca Ahmed-i Yesevî (ölm. 1166)'nin hocası, İranlı din bilgini Seyyid Yûsuf-i Hemedânî (ölm. 1140)'nin İstanbul Millet Kütüphanesi Ali Emirî Farsça Yazmalar 1028 numarada kayıtlı bulunan mecmuanın 13a-14b sayfaları arasındaki tasavvufta tarikat âdâbına ilişkin Farsça risâlesidir. Rutbetu'l-hayât, Keşf, Risâle fî enne'l-keve musahharun li'l-insân, Risâle der ahlâk ve'l-munâcât gibi eserlerin sahibi olan Hemedânî, Bağdat, İsfahan, Horasan, Semerkant gibi şehirlerde, aralarında Hoca Ahmed-i Yesevî, Hâce Abdullâh Barakî-yi Hârezmî, Hâce Hasan Endakî-yi Buhârî gibi sûfleri

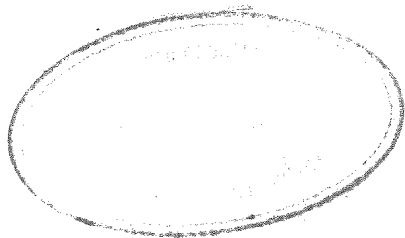
* Prof. Dr.; İstanbul Üniversitesi, Edebiyat Fakültesi, Doğu Dilleri ve Edebiyatları Bölümü'nden Emekli.

quer combien ils se rattachent, ici, à un certain mouvement. C'est que, à l'intérieur de leur propre école, ils peuvent prétendre à la primauté quantitative – on l'a vu – et probablement qualitative sur les adeptes des autres écoles dites sunnites.

Cette marque essentielle qui caractérise particulièrement le mâlikisme pourrait provenir de la genèse même de l'école. C'est que son credo, à son stade primitif pour le moins, tend à s'identifier à celui des pieux *Salaf*. De plus, son *fiqh* ambitionne à fonder sa légitimité – en plus de sa légalité – sur les sources scripturaires, mais aussi sur le 'amal médinois, sanctionné par le consensus de ses savants, voire par celui de tous les musulmans. Nous avons déjà vu qu'il est arrivé à Mâlik de passer allègrement de l'un à l'autre, à propos de la commandite (*qirâd*), mais sans toutefois les confondre.

Ce passage d'un consensus à l'autre a probablement insufflé de la hardiesse à un groupe de mâlikites baghdadiens, renforcés par la majorité des maghrébins. Les uns comme les autres se sont hasardés à déclarer la validité de tout *iğmâ'* médinois, peu importe qu'il soit fondé sur un *hadîth*, ou qu'il résulte d'un *iğtihâd*. Nous avons vu comment nos deux juristes, Bâğî et 'Iyâd, ont tenu à réfuter pareille prétention pour ne retenir que la validité du premier consensus. L'argument pertinent présenté réfère à Mâlik lui-même qui ne manque pas de se placer et sur plusieurs points, à l'encontre des...opinions médinoises.

Abdel-Magid TURKI
(C.N.R.S., Paris)



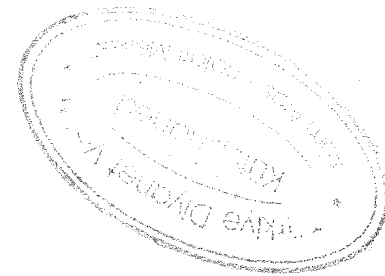
Théorie des organes spirituels chez Yûsuf Hamadânî

Paul BALLANFAT

Il ne reste de la doctrine d'Abû Ya'qûb Yûsuf al-Hamadânî (440/1048-535/1140), le premier maître de la lignée naqshbandî d'Asie Centrale⁽¹⁾, qu'un seul traité qui ébauche un système de pensée et d'action, le *Rutba al-hayât*. La pensée de Yûsuf Hamadânî, dans ce traité, manifeste une élaboration doctrinale complexe si on la compare aux quelques témoignages qui nous restent d'autres maîtres khurâsâniens présents dans sa lignée spirituelle, comme Kharâqânî (351 ou 352/963-425/1034) ou Abû'l-Hasan Bustî, contemporain de celui-ci. L'un des intérêts majeurs de ce traité est le lien que Yûsuf Hamadânî établit entre les degrés de la vie spirituelle et la nature de la constitution de l'homme.

C'est avec Khwâja Yûsuf Hamadânî que la *silsila tayfûriyya*, dont il était l'héritier, a pris la dénomination de *tariqat-i khwâjagân*. Il est né à Bûzanjird en 440/1048 à côté de Hamadân. Il était de rite hanafite, mais il a commencé comme lettré et a étudié la jurisprudence sous

(1) Sur ce personnage particulièrement important pour l'histoire du soufisme, Jâmî, *Nafahât al-uns*, Téhéran, 1337, pp. 375-377; 'Abd al-Khâliq Ghujdawânî, *Risâla-yi sâhibiyya*, éd. Sa'id Nafisi, Farhang-i Irân- Zamîn, I: 1 (1332/1953), p. 28-100 = texte publié d'après un manuscrit unique; M. Molé, « *Autour du Daré Mansour: l'apprentissage mystique de Bahâ' al-dîn Naqshband* », REI, 1959, p. 35, n. 4; *Rashâhât 'ayn al-hayât*, Istanbul, 1291, pp. 14-15; Fuad Köprülü, *Türk edebiyati'nda ilk mutasavviflar*, 5^{me} éd., Ankara, 1984, pp. 64-70; ibn Khallikân, *Wafayât al-a'yân*, Beyrouth, 1972, VII, pp. 78-81; Sha'rânî, *Tabaqât al-kubrâ*, Le Caire, s.d., I, pp. 116-117; ibn al-Jawzî, *Sifa al-safwa*, Beyrouth, 1991, IV, pp. 52-53. Nev'î-zâde 'Atâ'î, *Hadâ'iq al-haqâ'iq fi takmila al-shaqâ'iq*, Istanbul, 1989, p. 62. Sur la naqshbandiyya, voir le collectif *Naqshbandis*, Varia Turcica XVIII, Istanbul-Paris, 1990.



خواجه ابویعقوب همدانی و رساله «در بیان توحید»

نوشته جلیل مسکرتزاد

ابویعقوب یوسف بن ایوب بن حسین بن وهره بوزنجردی همدانی (حدود سال ۴۴۰ در همدان - حدود ربیع الاول سال ۵۳۵ هـ ق در راه هرات به مرو) یکی از بزرگان و مؤسسين طریقت است^۱ که علت نامدار ماندن او مربوط به آثار و محافل پیروان سلسله «خواجگان» است که از قرن هشتم به بعد به علت نام و حرفه مجدد مکتب، بهاءالدین محمد نقشبند، به نقشبندیّه معروف اند. او در حیات خود هر چند کتب و رسالات بسیاری نوشته است، ولی با تربیت شاگردان و مریدان، که چهار تن از آنان در عالم تصوف بانام اند، اندیشه‌های خود را توسعه داده است؛ این چهار تن عبارتند از:

۱. خواجه عبدالله برقی خوارزمی (متوفی حدود نیمه نخست قرن ششم).
۲. خواجه حسن اندقی بخارایی (متوفی ۵۵۲).
۳. خواجه احمد یسوی (متوفی ۵۶۲). پیر افسانه‌ای ترکان ترکستان.
۴. خواجه عبدالحالق غجدوانی (متوفی ۵۷۵).

۱. درباره شرح حال او نگاه کنید به: مقدمه کتاب رتبه‌الهیات به تصحیح و مقدمه دکتر محمد امین ریاحی، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۲ و نیز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ذیل مدخل ابویعقوب همدانی، ج ۶، ص ۴۳۰، ۴۳۱ و ۴۳۲ و معجم المولفین، عمر رضا کخاله، ج ۱۳، ص ۲۷۹؛ به نقل از آن: هدیه‌المعارفین بغدادی، ج ۲، ص ۵۵۲.

خواجه در قرون پنجم و ششم همزمان با بزرگان و مؤسسين اندیشه مانند شیخ جام و پیر هرات و ابوحامد و احمد غزالی و شیخ ابواسحق کازرونی و شیخ ابوالحسن بستکی^۲ و دهها تن دیگر از بزرگان اندیشه، و همزمان با اوج قدرت سلاجقه و خواجه نظام الملک و مدارس و نظامیه‌های بزرگی است که از بغداد تا مرو و نشابور دایر است.

علت گمنامی نسبی او در عالم تصوف و عرفان و علم و اندیشه، در مقایسه با سایر بزرگان هم‌شان خود، که قابل بررسی بیشتر است، شاید عدم پیروی او از اصول اندیشه‌های غالب زمانش، یعنی اندیشه اشعری است. علمای دیگری نیز در این قرن و قرن پنجم با همه علو شأن علمی در حیات خود، آثارشان و آوازه‌شان استمرار نداشته است، و این قابل تأمل است.

تا کتاب رتبه‌الهیات او منتشر نشده بود، تصویر مبهم و ناشناخته‌ای از او در اذهان و کتب بود. بعد از انتشار و معرفی کتاب رتبه‌الهیات که استاد محقق آقای ریاحی آن را تنها اثر بازمانده از خواجه یوسف قلمداد کرده است، با قرار گرفتن نثر زیبایی فارسی با ویژگیهای نثرهای قرون پنجم و ششم و استحکام سخن و انسجام معنی آن، تا اندازه‌ای چهره و اندیشه او روشن شد و اندیشه و چگونگی جریان آن در رتبه‌الهیات بسیار مورد توجه قرار گرفت. اکنون با شناخته شدن سه اثر مهم دیگر از این اندیشمند می‌توان درباره راه و رسم او در شریعت و طریقت که اساس دو سلسله دیگر از سلسله طریقت شده است تا حدودی روشن تر آگاهی داد.

بعد از رتبه‌الهیات، مهمترین اثر فارسی شناخته شده او مواردی است که خواجه محمد پارسا در کتاب فصل الخطاب به طور مستقیم نقل می‌کند، که از حیث حجم مطالب به اندازه رتبه‌الهیات و یا کمی بیشتر از آن است. نشانی این اثر گرانقدر را جامی در نفحات الانس به نقل از دوتن از بزرگان تصوف، یعنی مولانا نورالدین عبدالصمد و شیخ نجیب‌الدین بُرغش شیرازی می‌دهد، ولی خود آن را ندیده است و از آن اطلاعی ندارد، با آنکه با یک نسل فاصله خواجه محمد پارسا در اثر خود فصل الخطاب آن را با ذکر نام مؤلف آورده است، این ناآگاهی جامی از خواجه پارسا و آثار او خود محلّ تعمق و تأمل است.

مورد نخست در نفحات الانس جایی است که مکتوب کمال‌الدین عبدالرزاق کاشی را، که به شیخ علماء الدوله سمنانی در جواب و رد نظریه او نوشته است، می‌خوانیم:

۲. نگاه کنید به: کتاب شیخ ابوالحسن بستکی، مقدمه و تحقیق از دکتر نصرالله پورجوادی، چاپ مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۴، ص ۱۳، ۱۶، ۱۹ و ۲۰.



۲۲۶



رتبه الحیات

از

خواجہ یوسف ہمدانی

خواجہ امام ابو یعقوب یوسف بوزنجردی ہمدانی

۵۲۵ - ۴۴۰

تصحیح و با مقدمہ

از

دکتر محمد رفیع ریاضی
۱۳۶۲

Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Araştırmaları Merkezi Kütüphanesi	
Kitap No	41683
Tarih	297.7
	74 S. R.

Yusuf el-Hamedani

16 MARCH 1997

Yusuf el-Hermsani → 490. HAMADĀNI, Kh^wāja Yūsuf, *Rutbat al-Ḥayāt* et RĀZĪ, Najm al-Dīn, *Risālat al-Ṭuyūr*, Riyāḥī, M. A. ed. Téhéran, Tūs, 1362/1983. 118 p.

Rutbat al-Ḥayāt («Rang» ou «Degré de dignité de la vie») serait, selon l'éditeur, le seul écrit qui nous soit parvenu du grand maître du sufisme khurāsānien, Kh^wāja Yūsuf HAMADĀNI (440-535/1048-1140); pour la place privilégiée qu'il occupe dans les chaînes initiatiques de plusieurs ordres sûfis, voir J. S. TRIMINGHAM, *The Sufi Orders in Islam*, Oxford, 1971). On peut avoir dans la brève introduction de l'éditeur un aperçu sur sa vie et sa pensée, ses maîtres et ses disciples, et ce à travers les ouvrages mystiques qui le citent. L'éditeur le compare, peut-être un peu trop hâtivement, à Ghazzālī et Kh^wāja 'Abd Allāh Anṣārī et le considère d'emblée comme un sûfi profondément «orthodoxe». Les 14 chapitres du traité sont édités à l'aide d'un manuscrit unique (Ayā Ṣūfiya, 2910) et comportent naturellement des parties illisibles et des lacunes. Il s'agit d'un exposé sous forme de questions et réponses, de la vie humaine et ses différents degrés. Le «passe-temps animal» de la masse mis à part, la vie à proprement parler se divise en trois «degrés»: «islām» (la soumission) ou la vie par le corps (*tan* ou *qāleb*), «imān» (la foi) ou la voie par le cœur (*del*) et «ihsān» (la bonté) ou la vie par la conscience intime (*jān* ou *sirr*). On y rencontre de brèves mais intéressantes allusions à la physiologie et la psychologie subtiles, comme par exemple les centres d'énergie spirituelle de l'homme ou les influences psychiques des odeurs. L'*Épître des oiseaux* de Najm-e Dāyeh RĀZĪ (m. 654/1256) est également éditée à partir d'un manuscrit unique (Köprülü, 1589). Le symbolisme mystique des «récits d'oiseaux» était bien connu à l'époque: à la suite de la *Risālat al-Ṭayr* d'Avicenne (traduit en persan par le *shaykh al-Ishrāq*), la *Risālat al-Ṭuyūr* d'Aḥ. Ghazzālī et le *Manṭiq al-Ṭayr* de 'Aḥḥār, Rāzī reprend les mêmes thèmes et images mais vers la fin, d'une façon inattendue, donne à son récit une tournure politique. La colombe, portant la lettre des oiseaux opprimés, arrive à la cour de Salomon, après avoir traversé le Paradis et l'Enfer, les quatre éléments, les sept Cieux et les douze signes zodiacaux. Salomon lui donne à son tour un message à porter au Roi des oiseaux, le fameux 'Anqā, lui suppliant de revenir libérer ses sujets de l'oppression qui les accable. L'oiseau 'Anqā, rencontré au sommet de la Montagne Qāf, promet son retour triomphal. Après ce récit, l'auteur explique rapidement ses symboles et là, au milieu des thèmes mythico-mystiques, présente les «oiseaux opprimés» comme les habitants de Rayy et «l'oiseau-'Anqā» comme un certain Jamāl al-Dīn Abū'l-Faṭḥ Salghur. La fin de l'*Épître* n'est qu'un panegyrique de ce personnage. L'éditeur ne tente même pas de l'identifier (ce qui était déjà le cas dans son édition de *Mirṣād al-'Ibād* du même auteur, Téhéran, 1352/1973, p. 52 de l'introduction où le personnage est simplement nommé). Il s'agit sans doute d'un gouverneur des *Ātā beys* Salghurides de Fārs (vers 543/1148), descendants des Seljūqides et se disant indépendants (Cf. T. W. ARNOLD et H. M. J. LOEWE, «Muslim Civilisation During the Abbassid Period, the Seljuqs» in the *Cambridge Medieval History*, vol. IV, 1927, ch. X; et PAREJA, HERTLING, BAUSANI, BOIS: *Islamologie*; Beyrouth, 1957-1963, p. 133). Une analyse historique de l'*Épître* paraît donc indispensable. Par ailleurs, en comparant cette œuvre avec les ouvrages connus de Najm-e Rāzī (son œuvre magistrale, *Mirṣād al-'Ibād* déjà citée; 'Aql va 'Eshq, éd. Ḥ. Ḥamīd, Téh., Zovvār, 1344/1965; *Marmūzāt-e Asadī*, éd. Shafī' Kadkanī, Téh., 1353/1974), surtout en ce qui concerne le style très personnel de la prose de celui-ci, on pourrait légitimement mettre en doute l'authenticité de la *Risālat al-Ṭuyūr*. M. A. A. M.

18 EKIM 1995

Abst. Tr. Supp. 8. 1985 Leiden. pp. 127-

مسالك الأَبصار في ممالك الأَمصار

تأليف

ابن فضل الله العمري

شهاب الدين أحمد بن يحيى

(توفي ٥٧٤٩هـ)

السفر السابع

يصدره

فؤاد سزكين

بالتعاون مع

علاء الدين جوخوشا، إيكهارد نوباور

١٤٠٨هـ - ١٩٨٨م

معهد تاريخ العلوم العربية والإسلامية

في إطار جامعة فرانكفورت - ألمانيا الاتحادية

Yusuf el-Hamadani

22 MAYIS 1991

Türkiye Diyanet Vakfı İslam Ansiklopedisi Yayınları	
Kayıt No. :	133731
Tasnif No. :	910 297 FAZM

منشورات

معهد تاريخ العلوم العربية والإسلامية

يصدرها

فؤاد سزكين

سلسلة ج

عيون التراث

المجلد ٧/٤٦

مسالك الأَبصار في ممالك الأَمصار

السفر السابع

طبع بالتصوير عن مخطوطة ٤/٢٧٩٧ (ص ٢١٨-٥٧٠)

أحمد الثالث، طوبقابو سراي

استانبول

۵۵۶/۲؛ لغت نامه، زیر «ابونصر طالقانی».

ابویعقوب یوسف همدانی (a.bu.yaE.qub.yu.sof-e.ha.ma.dā.ni)،

برزگر

شیخ الاسلام خواجه ابویعقوب یوسف بن ایوب بن یوسف بن حسین و هرة بوزنجردی، بوزنجرد (از توابع همدان) ۴۴۰ / ۴۴۱ - بامئین (از توابع بادغیس) ۵۳۵ق، فقیه، محدث، نویسنده و شاعر ایرانی. دانش‌های مقدماتی را در زادبومش آموخت. در ۴۵۸ / ۴۵۹ق با شنیدن آوازه مدارس نظامیه به بغداد کوچید و در مجالس درس ابواسحاق شیرازی (۳۹۳ - ۴۷۶ق) حضور یافت و بهترین شاگرد او شد و ابواسحاق او را از همه بیشتر ارج می‌نهاد. ابویوسف به اصول مذهب شافعی گرایش پیدا کرد و در جدل و مناظره توانا شد. وی علم حدیث را از ابوالحسین مهتدی بالله، ابوالغنائم هاشمی، ابوجعفر ابن ملمه و ابوبکر خطیب آموخت. برای دانش‌آموزی، به شهرهای گوناگونی سفر کرد. در اصفهان از احمد بن ولکیز، در بخارا از ابوطالب طبری و در سمرقند از احمد بن محمد فارسی حدیث شنید. در سی سالگی به تصوف گرایش یافت و به حضور مشایخی چون ابوعلی فارمدی (۴۷۷ق -)، شیخ عبدالله جوینی و حسن سمنانی رسید و چندی تلمذ کرد و خرقة از دست شیخ عبدالله جوینی پوشید و یکسره از قیل و قال مدرسه کناره گرفت و به زهد و ریاضت پرداخت. وی در مرو خانقاهی داشت که به گفته دولت شاه سمرقندی (۹۰۰ق -) به کعبه خراسان آوازه داشت و فاضلانی چون سنایی غزنوی (۴۲۷ - ۵۲۹ق)، برادرزاده اش شیخ ابوسعید پدر رضی الدین علی لالا (۶۴۲ / ۶۴۳ق -)، ابوبکر خطیب، ابوالقاسم قزوینی، ابو حفص زاهد، ابوالمحاسن خلیلی و ابوسعید عبدالکریم بن محمد بن منصور سمعانی (۵۶۲ق -) به دیدارش می‌شتافتند. از شاگردان او خواجه عبدالله برقی خوارزمی، خواجه حسن اندقی بخارایی (۵۵۲ق -)، خواجه احمد یسوی (۵۶۲ق -) و خواجه عبدالخالق غجدوانی (۵۷۵ق -) سرسلسله طریقت خواجهگان نقشبندیه را می‌توان نام برد. هرمان اته او را استاد سنایی دانسته است. شیخ عطار (۵۴۰ - ۶۱۸ق) وی را امامی دل آگاه معرفی کرده است. ابویوسف نخستین کس از خواجهگان است که فرقه‌های نقشبندیه و یسوی از آنان برخاسته‌اند. تصوفی که ابویوسف بنا نهاد همانند تصوف غزالی، اتکا به قرآن و سنت داشت و از شریعت پیروی کامل می‌کرد. ابویعقوب در ۵۰۶ق بار دیگر به بغداد کوچید، اما این بار کهن سال و پراوازه بود. در نظامیه بغداد مجالس وعظی تشکیل داد

ابونصر قباوی (a.bu.nasr-e.qa.bā.vi)، احمد بن نصر، - پس از ۵۲۲ق، مترجم ایرانی. از زندگی او جز این نمی‌دانیم که از مردم روستای قباوی بخارا بود و در ۵۲۲ق تاریخ* بخارای ابوبکر محمد بن جعفر نرشخی (۲۸۶ - ۳۴۸ق) را از عربی به فارسی برگردانده است.

منابع: تاریخ ادبیات در ایران، ۹۷۷/۲؛ تاریخ بخارا، به تصحیح و تحشیه مدرس رضوی، تهران، توس، ۱۳۶۳ش؛ سبک‌شناسی، ۳۱۸/۲.

دانشنامه

ابونصر مهنه (abu.nasr-e.meh.ne)، خواجه ناصرالدین پسر خواجه مؤید مهنه، سده نهم هجری، شاعر و عارف ایرانی. از زندگی او آگاهی چندانی نداریم. از بنیرگان ابوسعید ابوالخیر و از دیگر نوادگان او داناتر بود. در حبیب السیر آمده که: «... چون آن جناب را حلول اجل مقدر نزدیک رسید، داروغه مهنه که از اشرار قزلباشیه بود به طمع جهات و ممتلكات خواجه را مؤاخذه و معذب گردانید و در آن اثنا اعراض نفسانی بر آن حاوی کمالات انسانی غلبه کرده متوجه عالم باقی گردید.» در مجالس النفاث آمده که «... پسر خواجه مؤید مهنه است و خواجه اگر چه شیخ زاده است ولیکن همواره به واسطه معیشت ناهموار با خویشان خود جنگ می‌کند. به تیر و نیزه و شمشیر در میدان می‌آید و کارزار می‌کند... سعید نفیسی گوید: «... سرانجام در فتنه شیعه و سنی در پایان قرن نهم هجری در گذشته...» و شفیهی کدکنی می‌گوید که: «این خواجه ناصرالدین ابونصر همان است که در قرن دهم فرمان شیخ الاسلامی برای او صادر شده است و در مجموعه منشآت عبدالله مروارید متن فرمان شیخ الاسلامی او ثبت است...» نمونه‌ای از اشعار اوست: «ترسم که گر حکایت غم‌های خود کنم - غمگین شوی از این غم و این هم غم دگر.»

منابع: بزم مملوکیه، ۹۶ - ۹۷؛ تاریخ نظم و نثر، ۳۲۳/۱؛ حبیب السیر، ۳۵۱/۴؛ مجالس النفاث، ۲۷۹؛ نگاهی به تاریخ ادب فارسی در هند، ۶۳؛ هفت اقلیم، ۲۹/۲؛ شفیهی کدکنی، «خاندان ابوسعید ابوالخیر در تاریخ»، مینوی نامه، صص ۲۵۹ - ۲۶۳.

رشتن‌زاده

UNIVERSITÀ DEGLI STUDI DI VENEZIA

DIPARTIMENTO DI SCIENZE STORICO-ARCHEOLOGICHE E ORIENTALISTE

QUADERNI DI STUDI ARABI

5-6

1987-1988

ATTI DEL XIII CONGRESSO

DELL'UNION EUROPÉENNE D'ARABISANTS ET D'ISLAMISANTS

(Venezia 29 settembre - 4 ottobre 1986)

CASA EDITRICE ARMENA

- Naqsbandiyya
- Hamadani: Yusuf b. Eyyubik: Yusuf
el-Hamadani

WILFERD MADELUNG

YUSUF AL-HAMADANI AND THE NAQSBANDIYYA

About the life of Abū Ya'qūb Yūsuf al-Hamadānī (d. 535/1140), the renowned Sufi master claimed by the Naqsbandiyya order as one of their spiritual ancestors, there exist two distinct biographical traditions. One of them goes back to the Šāfi'i traditionist Abū Sa'd al-Sam'ānī (506-62/1113-67), author of the *Kitāb al-Ansāb*. Abū Sa'd was a student of Yūsuf al-Hamadānī in his home town Marw during the last period of the latter's life. He mentioned that he heard, and noted down, over twenty *guz'* (of hadith) from him. When he decided to leave Marw in order to hear hadith abroad, probably in 539/1134-35¹, he went to take leave from his teacher who commended his decision and bid him farewell adding the advice: "Do not enter unto the rulers (*salāṭin*) and see to it that what you eat is not forbidden."² Abū Sa'd included a short vita of al-Hamadānī in his *Kitāb al-Ansāb*³ and wrote a longer one in his supplement (*ḍayl*) to al-Ḥaṭīb al-Baġdādī's *Ta'riḥ Baġdād* of which an abridgment is extant in manuscript⁴. The tradition was continued by the Ḥanbalī Ibn al-Ġawzī (d. 597/1200)⁵ and the Šāfi'i Ibn al-Naġġār (d. 643/1245), a further continuator of al-Ḥaṭīb al-Baġdādī's *Ta'riḥ Baġdād*⁶, neither of whom, however, added anything substantial to al-Sam'ānī's account.

- ¹ D.S. Margoliouth, introd. to his facsimile edition of al-Sam'ānī's *Kitāb al-Ansāb*, Leiden, 1912, p. 2; Munira Nāġī Sālim, introd. to her edition of al-Sam'ānī's *Kitāb al-Taḥbīr fi l-muġam al-kabīr*, Baghdad, 1975, p. 23.
- ² Al-Dahabī, *Siyar al-nubalā'*, ed. S. al-Arna'ūt and M.N. al-'Arqasūsi, Beirut, 1985, XX, 68.
- ³ *Al-Ansāb*, s.v. al-Būzanāġirdi.
- ⁴ Ms. Leiden Or. 29(2). My thanks are due to Dr. G.H.A. Juynboll who has kindly copied Yūsuf al-Hamadānī's vita in the manuscript for me. The epitomizer of al-Sam'ānī's *Ḍayl* substantially abridged the biography of Yūsuf al-Hamadānī omitting in particular most information concerning his life outside Baghdad. Yūsuf's biographies by Ibn al-Ġawzī, Ibn al-Naġġār, and al-Dahabī all seem to be based on al-Sam'ānī's *Ḍayl*. Most complete are the quotations of al-Dahabī (*Siyar*, XX, 66-9) who, however, also abridged al-Sam'ānī's text as is evident from parallel excerpts and from his own remark on p. 68 l.10.
- ⁵ Ibn al-Ġawzī, *al-Muntazam*, Hyderabad, 1356-1359/1937-1940, X, 94-5; id., *Ṣiḥfat al-ṣafwa*, Hyderabad, 1356/1937, IV, 61-2.
- ⁶ Ibn al-Naġġār's vita of Yūsuf al-Hamadānī is quoted, probably in extenso, by Ibn Ḥallikān, *Wafayāt al-a'yān*, ed. I. 'Abbās, Beirut, 1968-1972, VII, 78-80.

«خواجگان» یا «نقشبندیان» شهرت یافت. وی در حدود سال ۴۴۰ ق در بوزنجر د از قریه‌های همدان زاده شد (سمعانی، ۳۵۶/۲؛ ابن جوزی، المنتظم، ۹۴/۱۰؛ ذهبی، سیر، ۶۶/۲۰).

آوازه نظامیه بغداد ابویعقوب را در حدود بیست سالگی (پس از ۴۶۰ ق) به این شهر کشاند (ابن جوزی، همانجا؛ نک: کاشفی، ۱۳/۱). او در مجالس درس رئیس مدرسه، ابواسحاق شیرازی (ه م) که از بزرگ‌ترین دانشمندان شافعی و از استادان فقه و اصول بود و دستی نیز در تصوف داشت، شرکت کرد و اصول مذهب شافعی را فرا گرفت و در جدل و مناظره توانایی بسیار یافت. در علم حدیث نیز از کسانی چون ابوالحسین مهتدی بالله، ابوالغنائم هاشمی، ابوجعفر ابن مسلمه و ابوبکر خطیب تعلیم گرفت و افزون بر این از دانشهای نظری نیز بهره‌مند گردید (سمعانی، ۳۵۷/۲؛ ابن جوزی، همانجا، نیز ۱۷۱/۹؛ ابن خلکان، ۷۸/۷؛ ذهبی، العبر، ۴۴۸/۲-۴۴۹).

اسنوی وی را در شمار دانشمندان شافعی مذهب آورده (۵۳۱/۲)، ولی خواجه محمد پارسا وی را حنفی خوانده است (نک: کاشفی، ۱۳/۱، ۱۴).

ابویعقوب به قصد ادامه تحصیلات بغداد را ترک کرد و مدتی در اصفهان از حمد بن ولکیز، در بخارا از ابوالخطاب طبری و در سمرقند از احمد بن محمد فارسی حدیث شنید (ابن خلکان، نیز ذهبی، سیر، همانجاها) و در این احوال پس از آشنایی با صوفیانی چون ابوعلی فارمدی (ه م)، عبدالله جوینی و حسن سمنانی، روه تصوف نهاد و پس از چندی یکسره به فعالیتهای مدرسی پشت پا زد و به زهد، عبادت و ریاضت پرداخت (ابن جوزی، تلبیس، ۳۶۲، ...؛ ابن خلکان، همانجا؛ ذهبی، همان، ۶۷/۲۰ - ۶۸؛ جامی، ۳۷۵؛ کاشفی، ۱۴/۱). وی در مرو (ابن جوزی، المنتظم، همانجا) خانقاهی داشت که به گفته دولتشاه (ص ۵۹) به «کعبه خراسان» معروف شد و در آنجا به ارشاد و هدایت طالبان و سالکان می‌پرداخت و ظاهراً مردمان بسیاری برای شنیدن سخنان او در آنجا گرد می‌آمدند (سمعانی، ۳۵۶/۲-۳۵۷؛ ابن جوزی، همانجا، ۹۴/۱۰).

دانشمندان و بزرگانی که به خراسان سفر می‌کردند، برای دیدار با ابویعقوب به مرو می‌رفتند و از وی بهره می‌گرفتند. از میان اینان می‌توان به سنایی غزنوی، ابوبکر خطیب، ابوالقاسم قروینی، ابوحفص زاهد همدانی و ابوالمحاسن خلیلی اشاره کرد (سبکی، ۱۵۵/۶، ۱۲۳/۷، ۲۴۸، ۳۱۵؛ علاءالدوله، ۳۲۱؛ دولتشاه، همانجا). سماعی نیز از جمله کسانی است که به دیدار او رفته و از وی حدیث شنیده است (۳۵۷/۲).

ابویعقوب در ۱۱۱۲/۵ ق ۱۰۶ م بار دیگر رهسپار بغداد شد و در نظامیه مجلسهای وعظ ترتیب داد و مردم استقبال شایانی از او کردند (ابن جوزی، همان، ۹۵/۱۰). آورده‌اند که در همین مجلسها کرامتهایی می‌نموده است (همانجا، نیز ۱۷۱/۹؛ ابن اثیر، ۸۰/۱۱؛ ابن خلکان، ۷۸/۷، ۷۹؛ ذهبی، همانجا؛ خانی، ۱۰۷). چنین می‌نماید که گفتارهای وی در این مجالس با گرایشهای اشعری مذهبان - که هنوز نزاعهای

(۴۲۴/۸). به هنگام اقامت در مکه با کتانی، مرتعش، ابوعمرو زجاجی و محمد بن خفیف نیز مصاحبت داشت (سلمی، ۴۴۹؛ هجویری، ۱۹۹). ابوعثمان سعید بن سلام مغربی نیز مصاحبت او را دریافته و از وی به عنوان نورانی‌ترین پیری که دیده است، یاد می‌کند (سلمی، ۳۹۲؛ قشیری، ۴۳۴). اکثر منابع از انکار او نسبت به حسین بن منصور حلاج سخن گفته‌اند (هجویری، ۱۸۹؛ شوشتری، ۳۶/۲؛ خوانساری، ۱۰۸/۳). چنانکه دیلمی از ابن خفیف نقل می‌کند که وقتی حلاج به مکه وارد شد، ابویعقوب او را به خانه خود برد. از آنجا با یاران به کوه ابوقییس رفتند. ابویعقوب خرق عادت از حلاج مشاهده کرد و آن را سحر دانست (ص ۷۲-۷۳). اما ابن باکویه، همین حکایت را به نحو مفصل‌تری نقل کرده و گفته است که ابویعقوب نخست عمل حسین بن منصور را حمل بر سحر کرد، لیکن پس از تحقیق به صحت آن یقین حاصل کرد و آن را از کرامات وی دانست (اخبار الحلاج، ۴۰-۴۲).

سلسله ارادت ابویعقوب در تصوف با چند واسطه به حضرت علی (ع) می‌رسد (ابن ملقن، ۵۰۲، ۵۰۸؛ جامی، ۵۶۰ - ۵۶۱؛ معصوم علیشاه، ۱۰۷/۲، ۳۳۵ - ۳۳۶). کلابادی او را در زمره کسانی معرفی می‌کند که به وسیله کتب و رسائل خویش علوم اشاره را منتشر کرده‌اند (ص ۳۱)، ولی آنچه از وی بر جای مانده، اقوال پراکنده‌ای است درباره فنا و بقا، جمع و تفرقه، صدق و یقین، و وجد و سماع که در کتب تذکره و تاریخ از او نقل کرده‌اند (نک: سراج، ۵۲، ۷۰، جم: سلمی، ۳۹۲ - ۳۹۵؛ ابونعیم، ۳۵۶/۱۰؛ هجویری، ۲۱۶؛ عطار، ۵۰۶ - ۵۰۹). دو بیت شعر نیز به او منسوب است که در برخی از منابع نقل شده است (سلمی، ۳۹۴؛ خواجه عبدالله، ۲۸۰).

ماخذ: ابن ملقن، عمر، طبقات الاولیاء، به کوشش نورالدین شریه، ۱۴۰۶ ق؛ ابونعیم اصفهانی، احمد، حلیه الاولیاء، بیروت، ۱۹۶۷ م؛ اخبار الحلاج، به کوشش ل. ماسینیون و پ. کراوس، پاریس، ۱۹۳۶ م؛ جامی، عبدالرحمان، نجات الانس، به کوشش مهدی توحیدی پور، تهران، ۱۳۳۶ ش؛ خواجه عبدالله انصاری، طبقات الصوفیه، به کوشش عبدالجی حبیبی و حسین آهی، تهران، ۱۳۶۲ ش؛ خوانساری، محمدباقر، روضات الجنات، تهران، ۱۳۹۱ ق؛ دیلمی، علی، سیرت ... ابن الخفیف الشیرازی، ترجمه یحیی ابن جنید شیرازی، به کوشش ا. شیمیل، تهران، ۱۳۵۰ ش؛ ذهبی، محمد، العبر، بیروت، ۱۴۰۵ ق؛ سراج طوسی، عبدالله، اللمع فی التصوف، به کوشش رینولد نیکلسون، لیدن، ۱۹۱۴ م؛ سلمی، محمد، طبقات الصوفیه، به کوشش پدرسون، لیدن، ۱۹۶۰ م؛ شوشتری، نورالله، مجالس المؤمنین، تهران، ۱۳۶۵ ش؛ صفدی، خلیل، الوافی بالوفیات، به کوشش محمد یوسف نجم، ۱۴۰۲ ق؛ عطار نیشابوری، فریدالدین، تذکره الاولیاء، به کوشش محمد استعلامی، تهران، ۱۳۳۶ ش؛ قشیری، عبدالکریم، الرسالة القشیریة، به کوشش معروف زربق و علی عبدالحمید بلطجی، بیروت، ۱۴۰۸ ق؛ کلابادی، محمد، التعرّف لمذهب اهل التصوف، به کوشش عبدالحلیم محمود، بیروت، ۱۲۸۰ ق؛ معصوم علیشاه، محمد معصوم، طرائق الحقائق، به کوشش محمد جعفر محبوب، تهران، ۱۳۳۹ - ۱۳۴۵ ش؛ هجویری، علی، کشف المحجوب، به کوشش والتین زوکوفسکی، لنینگراد، ۱۹۲۶ م؛ یاقوت، بلدان. حسین لاشیء

ابویعقوب همدانی، یوسف بن ایوب بن حسین بن وهرة بوزنجر د (۴۴۰ یا ۴۴۱ - ۲۲ ربیع الاول ۵۳۵ ق/ ۱۰۴۸ یا ۱۰۴۹ - ۵ نوامبر ۱۱۱۶ م)، صوفی و از پیشوایان طریقتی که در دوره‌های بعد به نام

ABŪ YA'QŪB YŪSOF B. AYYŪB HAMADĀNĪ (440-535/1048-49 to 1140), important figure in the history of Iranian and Central Asian Sufism (largely neglected by both Iranian and Western scholarship). He was the first of the K'ājagān, a line of Transoxanian masters from which evolved the Naqšbandī and Yasavī orders. He was born in Būzanjerd near Hamadān, and left for Baghdad at the age of eighteen. There he studied *feqh* and Hadīth under a number of teachers, of whom the principal was Abū Eshāq Širāzī, and developed an enthusiastic loyalty to the Hanafite *madhhab* which he later transmitted to his spiritual progeny. He also traveled in the course of his studies to places as distant

Br. I. c (s. 4), s. 395-396, 1983
(LONDON)

Yusuf Hamadani?

as Isfahan and Samarqand. At about the age of thirty he turned to Sufism and sought out a number of shaikhs, including Ḥasan Semnānī and 'Abdallāh Jovaynī. His chief preceptor was Abū 'Alī Fārmadī, who also guided Abū Ḥāmed Ġazālī on the Sufi path; the concept of Sufism evolved by Hamadānī was indeed essentially similar to that of Ġazālī, with its emphasis on the Koran and Sunna as the source of Sufi practice, and strict insistence on observance of the *Šarī'a*.

Hamadānī established a *kānaqāh* at Marv which came to acquire the title of "the Ka 'ba of Khorasan;" among those who frequented it were the poet Sanā'ī and his nephew, Shaikh Sa'īd, father of the celebrated Kobrawī saint, Rażī-al-dīn Lālā (Dawlatšāh, ed. Browne, p. 95; 'Alā'-al-dawla Semnānī, *Taqkerat al-mašāyekh*, quoted in F. Meier, *Die Fawā'ih al-Ġamāl wa Fawā'ih al-Ġalāl des Nağm ad-Dīn al-Kubrā*, Wiesbaden, 1957, p. 41, n. 1). He did not remain constantly in the *kānaqāh*; he traveled twice to Herat, is said to have performed the *hajj* thirty-eight times, and spent some time in Bokhara and Samarqand. It was in these two cities that he acquired his most important followers, whom he later designated to serve in turn as his successors: 'Abdallāh Baraqī, Ḥasan Andaqī, Aḥmad Yasavī, and 'Abd-al-Ḳāleq Ġeždovānī.

Ġeždovānī left a detailed description of his master, excelling all other sources in verisimilitude, in his *Maqāmāt-e Yūsof Hamadānī*. A copy is contained in the 13th/19th century encyclopedic work on Sufism, Kamāl-al-dīn Ḥarīrī's *Tebyān wasā'el al-ḥaqā'eq wa salāsel al-tarā'eq* (ms. İbrahim Ef., 430, fols. 379a-89b). The text published by Sa'īd Nafīsī under the title *Resāla-ye Šāhebiya* (FIZ 1/1, 1332 Š./1953, pp. 70-101) is approximately the same as the *Maqāmāt*. What is most probably another copy of the work is listed in A. A. Semenov, *Sobranie vostochnikh rukopisei Akademii Nauk Uzbekskoi SSR*, Tashkent, 1965, III, p. 172. The contents of the *Maqāmāt* have been summarized by V. A. Zhukovskii (*Razvaliny Starogo Merya*, St. Petersburg, 1894, pp. 169-72) and by Fuat Köprülü (*Türk Edebiyatında İlk Mutasavvıflar*, 2nd ed., Ankara, 1966, pp. 52-58). From the *Maqāmāt* emerges the picture of a devout and orthodox ascetic whose spirituality radiated throughout Khorasan and Transoxania.

According to the *Maqāmāt*, Hamadānī died in the Ġātfar district of Samarqand and was buried beneath his own house, but this account is at variance with the testimony of almost all other sources. They record him as having died at Bāmyīn on the way from Herat to Marv; after a temporary burial there, his body was transferred to Marv. The discrepancy has not yet been resolved, but it is certain that a tomb identified as that of Hamadānī existed in Marv by the time of 'Abd-al-Raḥmān Jāmī (*Nafahāt*, p. 375); it is still standing at present. The sources also contradict each other with respect to the form of *dekr* practised by Hamadānī: According to the *Rašahāt 'ayn al-ḥayāt* of Faḡr-al-dīn 'Alī Şafī (Tashkent, 1329/1911), he practised vocal

dekr; according to the *Maqāmāt*, silent *dekr*. He is credited with a number of works, including a commentary on 'Abdallāh Anşārī's *Manāzel al-sā'erīn* (see S. de Laugier de Beaurecueil's introduction to his edition of 'Abd-al-Mo'ū'ī Laḡmī Eskandarī, *Commentaire du livre des étapes*, Cairo, 1954, p. 5); but none of them appears to be extant. Certain of his views, however, all marked by the sobriety that came to distinguish the Naqšbandiya, are discussed at some length by 'Azīz Nasafī in his *Kašf al-şerā'at* (ms. Veliyüddin Efendi, 1717, ff. 208a-b, 218a, 221a, 225b-226b, 238a-b, 242b).

Bibliography: See also: H. Algar, *The Origins of the Naqshbandi Order* (forthcoming). Anon., *Qandīya dar bayān-e mazārāt-e Samarqand*, ed. İ. Afşār, Tehran, 1334 Š./1955, pp. 6-16. Farīd-al-dīn 'Aḡḡār, *Manteq al-tayr*, ed. M. İ. Maşkūr, Tehran, 1347 Š./1968, pp. 218-19. Idem, *Taqkerat al-awliā'*, ed. M. Qazvīnī, Tehran, 1346 Š./1967, II, p. 114. V. V. Bartol'd, *Istoriya Kul'turnoi Zhizni Turkestana in Sochineniya* II/1, Moscow, 1963, pp. 251-52. Najm-al-dīn Rāzī Dāya, *Merşād al-'ebād*, ed. M. A. Riāḥī, Tehran, 1352 Š./1973, p. 297. Ebn Ḳallekān, Cairo, n.d., II, p. 523. Ġolām Sarvar Lāhūrī, *Kazīnat al-asfiā'*, Lucknow, 1320/1902, I, pp. 528-31. Aḥmad b. Maḥmūd Mo'in-al-foqarā', *Tārīk-e Mollāzāda dar mazārāt-e Bokhārā*, ed. A. Golčīn-e Ma'ānī, Tehran, 1339 Š./1960, p. 33. M. Molé, "Author du Daré Mansour: l'apprentissage mystique de Baha al-Din Naqshband," *REI* 27, 1959, p. 35. Idem, intro. to 'Azīz-al-dīn Nasafī, *Le livre de l'homme parfait*, Tehran and Paris, 1962, pp. 11, 14-15. *Haft eqīm* II, p. 532. Sam'ānī, II, pp. 356-57. 'Abd-al-Wahhāb Şa'rānī, *al-Ṭabaqāt al-kobrā*, Cairo, n.d., I, pp. 116-17. 'Abdallāh Yāfe'ī, *Mer'āt al-jenān*, Hyderabad, 1339/1921, III, pp. 265-66. Yāqūt, Cairo, 1323/1906, II, pp. 302-03. Almost the entirety of Naqšbandī literature contains scattered references to Hamadānī.

(H. ALGAR)

Yusuf Hamadani?

"YUSUF HEMEDANI"

TSV.

H. Shushud, "Masters...", s. 7-10

-Hemedani Yusuf b. Ayyub 25 SUBAT 1992
Ha Yusuf al-Hemedani 220324

248. Yūsuf b. Ayyūb al-Hamadānī (ölm. 535 h. = 1141 m., Kaḥḥāla XIII, 279).

Rutbat al-ḥalwa

Baş :

الحمد لله الخالد يعبد حمده ... پر سیدی و قفک الله ...

Ayasofya nr. 2910 (yap. 257 a-189 b, ist. VIII. asır).

Yusuf el-Hamedani
(۲۲۰۳۲۱)

بخشی از مجالس عربی خواجه یوسف همدانی

مهدی علیائی مقدم

مکتوب چهارم نسخه شماره ۱۷۹۷ کتابخانه سپهسالار (مطهری کنونی)، چنانکه خواهیم دید، بخشی از مجالس یا مواظ عربی خواجه یوسف همدانی است که فهرست نگاران فهرست سپهسالار آن را «رساله‌ای عرفانی» از خواجه یوسف دانسته‌اند (فهرست کتابخانه سپهسالار، ج ۵، ص ۱۲). دکتر جلیل مسگر نژاد در مجله معارف در دو شماره (ش ۵۰ مرداد-آبان ۷۹ و ش ۲ مرداد-آبان ۸۰) دو رساله فارسی و عربی به نام خواجه یوسف چاپ کرده‌اند که رساله فارسی بر اساس نسخه شماره ۲۱۱۴ دانشگاه تهران است و رساله عربی بر اساس نسخه شماره ۱۷۹۷ فهرست کتابخانه سپهسالار، احتمالاً از حدود سده یازدهم، است. رساله عربی‌ای که ایشان به نام صفاوة التوحید لتصفیة المرید چاپ کرده‌اند، از خواجه یوسف نیست و این اشتباه از آنجا ناشی شده است که ایشان عبارت: «من کلام الشیخ العارف المحقق یوسف الهمدانی...» را که در پایان رساله صفاوة التوحید و در آغاز مجالس آمده است از آن رساله پیشین پنداشته‌اند، حال آنکه از آن مکتوبی است که در پی آمده است و این شیوه، معمول در کتابت نسخ خطی است و نمونه‌های آن را می‌توان در

همین نسخه و در نقل قولهای خواجه یوسف در کتاب فصل الخطاب خواجه پارسا و دیگر کتب دید. مطلب دیگر اینکه تاریخ کتابتی که دکتر مسگر نژاد برای رساله صفاوة التوحید ذکر کرده‌اند، یعنی ۶۷۰ هجری (معارف، ش ۵۰، مرداد ۷۵، ص ۹۴)، اگر ساختگی نباشد و تاریخ نسخه منقول عنه باشد، از آن رساله صفاوة التوحید نیست که در برگ ۷۸ الف پایان یافته، که این رساله اصلاً تاریخ ندارد، بلکه این تاریخ از آن مکتوبی است که ذیل عبارت «من کلام الشیخ...» آمده و در برگ ۸۴ ب پایان یافته است. از آنجا که از آثار منتسب به خواجه یوسف یکی منازل السائرین و منازل السالکین است که آن را شرحی فارسی بر منازل السائرین خواجه عبدالله دانسته‌اند (نفیسی، ص ۳۳) و رساله صفاوة التوحید نیز شرحی است بر عبارت مشهور «الصوفی غیر مخلوق» خواجه عبدالله انصاری، احتمالاً چنین انگاشته شده که این رساله از خواجه یوسف است. آنچه در نسخه سپهسالار به نام خواجه یوسف ذکر شده است و فهرست نگاران کتابخانه سپهسالار آن را رساله‌ای عرفانی از او پنداشته‌اند، از حیث سیاق خطابی عبارات و گسستگی مطالب، و از همه مهمتر، اشاره صریح خواجه یوسف به مجلس و عطا^۱، باید از مجالس او باشد و این مجالس یا ترجمه‌ای است از گفتارهای فارسی خواجه یوسف، که گاه فصیح نبوده است و عبارات عربی چنین تصویری را تقویت می‌کند، یا لاجرم گفتارهای عربی اوست، وقتی به سال ۵۰۶ ه (ابن جوزی، ج ۱۷-۱۸، ص ۱۱۶) یا ۵۱۵ ه (ابن خلکان، ج ۷، ص ۷۸) به بغداد بازگشته و در مدرسه نظامیه به وعظ نشسته است و کرامت پیشگویی در باب پورسقا از همین دوره از زندگی شیخ بر سر زبانها افتاده است.

نحوه برگزاری مجالس و عطا در نظامیه بغداد احتمالاً، تا حدود زیادی، با همان آداب و تشریفات بوده است که ابوسعید سماعی در کتاب ادب الاملاء و الاستملاء برای مجالس املائی حدیث ذکر می‌کند؛ مخصوصاً در مجالس خواجه یوسف، می‌باید آداب مجالس املا تا حدودی مراعات می‌شده؛ چه، خواجه یوسف خود از مشایخی بوده که مجالس املا داشته و چنانکه خواهد آمد ابوسعید سماعی در آنها شرکت می‌جسته است؛ اما، بنابر آنچه از مجالس منتخب احمد غزالی که او نیز در نظامیه مجلس می‌گفته است^۲ برمی‌آید، ظاهراً چنین بوده است که شیخ به منبر می‌رفته است و

۱. جنت الی المجلس لتصالح ربک او لتزید فی جنایتک...

۲. از رابطه خواجه یوسف با احمد غزالی، چیزی که مشهور است، اظهار نظر اوست درباره مکاشفه احمد

همین نسخه و در نقل قولهای خواجه یوسف در کتاب فصل الخطاب خواجه پارسا و دیگر کتب دید. مطلب دیگر اینکه تاریخ کتابتی که دکتر مسگرزاد برای رساله صفاوة التوحید ذکر کرده‌اند، یعنی ۶۷۰ هجری (معارف، ش ۵۰، مرداد ۷۵، ص ۹۴)، اگر ساختگی نباشد و تاریخ نسخه منقول عنه باشد، از آن رساله صفاوة التوحید نیست که در برگ ۷۸ الف پایان یافته، که این رساله اصلاً تاریخ ندارد، بلکه این تاریخ از آن مکتوبی است که ذیل عبارت «من کلام الشیخ...» آمده و در برگ ۸۴ ب پایان یافته است. از آنجا که آثار منتسب به خواجه یوسف یکی منازل السائرین و منازل السالکین است که آن را شرحی فارسی بر منازل السائرین خواجه عبدالله دانسته‌اند (نقیسی، ص ۳۳) و رساله صفاوة التوحید نیز شرحی است بر عبارت مشهور «الوصفی غیر مخلوق» خواجه عبدالله انصاری، احتمالاً چنین انگاشته شده که این رساله از خواجه یوسف است. آنچه در نسخه سپهسالار به نام خواجه یوسف ذکر شده است و فهرست‌نگاران کتابخانه سپهسالار آن را رساله‌ای عرفانی از او پنداشته‌اند، از حیث سیاق خطابی عبارات و گسستگی مطالب، و از همه مهمتر، اشاره صریح خواجه یوسف به مجلس و عطا^۱، باید از مجالس او باشد و این مجالس یا ترجمه‌ای است از گفتارهای فارسی خواجه یوسف، که گاه فصیح نبوده است و عبارات عربی چنین تصویری را تقویت می‌کند، یا لاجرم گفتارهای عربی اوست، وقتی به سال ۵۰۶ هـ (ابن جوزی، ج ۱۷-۱۸، ص ۱۶) یا ۵۱۵ هـ (ابن خلکان، ج ۷، ص ۷۸) به بغداد بازگشته و در مدرسه نظامیه به وعظ نشست است و کرامت پیشگویی در باب پورسقا از همین دوره از زندگی شیخ بر سر زبانها افتاده است.

نحوه برگزاری مجالس و عطا در نظامیه بغداد احتمالاً، تا حدود زیادی، با همان آداب و تشریفات بوده است که ابوسعید سمعانی در کتاب أدب الإماماء و الاستملاء برای مجالس املای حدیث ذکر می‌کند؛ مخصوصاً در مجالس خواجه یوسف، می‌باید آداب مجالس املات تا حدودی مراعات می‌شده؛ چه، خواجه یوسف خود از مشایخی بوده که مجالس املات داشته و چنانکه خواهد آمد ابوسعید سمعانی در آنها شرکت می‌جسته است؛ اما، بنابر آنچه از مجالس منتخب احمد غزالی که او نیز در نظامیه مجلس می‌گفته است^۲ برمی‌آید، ظاهراً چنین بوده است که شیخ به منبر می‌رفته است و

۱. جنت الی المجلس لتصالح ربک او لتزید فی جنایتک...

۲. از رابطه خواجه یوسف با احمد غزالی، چیزی که مشهور است، اظهار نظر اوست درباره مکاشفه احمد

بخشی از مجالس عربی خواجه یوسف همدانی

مهدی علیانی مقدم

مکتوب چهارم نسخه شماره ۱۷۹۷ کتابخانه سپهسالار (مطهری کنونی)، چنانکه خواهیم دید، بخشی از مجالس یا مواعظ عربی خواجه یوسف همدانی است که فهرست‌نگاران فهرست سپهسالار آن را «رساله‌ای عرفانی» از خواجه یوسف دانسته‌اند (فهرست کتابخانه سپهسالار، ج ۵، ص ۱۲). دکتر جلیل مسگرزاد در مجله معارف در دو شماره (ش ۵۰ مرداد-آبان ۷۹ و ش ۲ مرداد-آبان ۸۰) دو رساله فارسی و عربی به نام خواجه یوسف چاپ کرده‌اند که رساله فارسی بر اساس نسخه شماره ۲۱۱۴ دانشگاه تهران است و رساله عربی بر اساس نسخه شماره ۱۷۹۷ فهرست کتابخانه سپهسالار، احتمالاً از حدود سده یازدهم، است. رساله عربی‌ای که ایشان به نام صفاوة التوحید لتصفیة المرید چاپ کرده‌اند، از خواجه یوسف نیست و این اشتباه از آنجا ناشی شده است که ایشان عبارت: «من کلام الشیخ العارف المحقق یوسف الهمدانی...» را که در پایان رساله صفاوة التوحید و در آغاز مجالس آمده است از آن رساله پیشین پنداشته‌اند، حال آنکه از آن مکتوبی است که در پی آمده است و این شیوه، معمول در کتابت نسخ خطی است و نمونه‌های آن را می‌توان در